

# نمایش کوتاه جبهه ای

## هیشت و پشت

«هیشت و پشت» به کلام مردم اصفهان یعنی آه در بساط ندارم

صحنه: مرد بسیجی داره فریاد می زنه حاج حسین حاج حسین تلفن با شما کار داره گوشی رو بردارید و حاج حسین وارد صحنه شده و گوشی تلفن رو بر می داره

حاج حسین خرازی: به به سلام آقا حمید ... داداش خوبم .... چه خبر؟

صدا: حاجی اوضاع خیلی خوب نیست

حاج حسین: حمید جان خوب گوش کن عراقیها موانع سنگینی تهیه کردن و هزاران دستگاه آتشبارهای منحنی زن متوجه می شی منحنی زن آوردن تو منطقه ... نمی شه و سخته حالیم نیست باید هر طوری شده تو محور طلایه برید جلو

صدا: حاجی آخه طبیعت منطقه باتلاقی و آبیّه و جلو رفتن و عملیات کردن خیلی سخته اونم با آتیش سنگین که روی سر ماست

حاج حسین: آقا جون مگه من عربی حرف می زنم سه شبه این همه تلاش کردیم و شهید و زخمی دادیم حالا کارو رها کنیم من نمی دونم با بچه ها حرف بزن

صدا: حاجی با این وضعیت همه بچه ها شهید میشن اصلا امکان عملیات نیست

حاج حسین: محمود محمود این حرفا رو نزن .. تو که اینطوری حرف نمی زدی امشب می خوایم بریم همه شهید بشیم مثل عاشورای امام حسین (ع) مفهومی شما به بچه ها راستشو بگو

محمود: حاجی چی رو راست بگم

حاج حسین: آی کیو بگو همه شهید می شین هر کی میاد بیاد . هر کی هم نیاد بره بگو برگشتی تو کار نیست

محمود: خوب حاجی اونا با سر میانند ولی من جواب خدا رو چی بدم

حاج حسین: جواب خدا با من

محمود: یعنی آتش خالته بخوری پاته نخوری پاته

حاج حسین: آفرین آقا پسر گل گلایبی امشب درب خیبرو می شکنیم و باید تو عملیات امشب این درب شکسته بشه افتاد...

محمود: حاجی قرعه کشی کردیم از یک گردان به اندازه یک گروهان اسم در بیاد چون همه می خوان بیان

حاج حسین: ای خاک تو سر من .. خوب مابقی احتیاط بذار و پشتیبان همه رو لازم داریم ...

محمود: حاجی یعنی خاک تو سر من دیگه

حاج حسین: خوب این یکی رو فهمیدی کاکا جون یک گروه خط شکن و ۲ گروه جایگزین و احتیاط

محمود: حاجی همه می خوان خط شکن باشند چه کار کنم

حاج حسین: این بار واقعا خاک کربلا برسرت پسر مگر هر کی هر کیه دستور حرکت بده رسیدی پای کار بگو چک کنم با

یگانهای دیگه و رمز عملیات هم که اسم مادر مونه افتاد

محمود: حاجی داریم حرکت می کنیم یا علی

حاج حسین: توکل به خدا یا علی ... راستی تو قرعه کشی حق کسی که ضایع نشد صد در صد درست بر گزار شد

محمود: یه چند نفر که باید دم دست من باشند بدون قرعه کشی می برم

حاج حسین: خوب بالاخره اینجا رانت خواری کردی و فک و فامیل های خودتو بردی

محمود: حاجی نه به خدا فقط ۲ تا برادر امو و پسر دایی و ۲ تا پسر خاله ها مو و زن داداش دایی بزرگه رو...

حاج حسین: داری میری شهید بشی ایشا... همگی خانوادگی شهید بشین... زن داداش دایی بزرگه دیگه کیه

محمود: شوخی کردم پسر دایی رو میگم خوب حاجی ما آماده ایم رمز عملیات رو بگین

حاج حسین: شوخی رو بذار کنار حرکت کن ... بچه ها رو حرکت بده

حاج محمود: بخدا راست می گم بچه ها الان زیر پای دشمن پای کارند و فقط دستور بدی شروع می کنند

حاج حسین: پس تو چی از کجا تلفن می کنی

حاج محمود: توی سنگر مخابرات عراقی ها هستم و از اونجا تلفن می کنم

حاج حسین: خاک واقعا خاک بر سرت آخه چطوری؟ پس بگو ما رو سرکار گذاشته بودی نمی شه عملیات کرد منطقه باتلاقیه

... الان آخه وقت شوخیه

حاج محمود: حاجی داستان طولانیه تا عراقی ها متوجه نشدند دستور بدین

حاج حسین: مگه توی سنگر مخابرات عراقی ها خوابیدند که شما رفتین داخل سنگر

حاج محمود: نه حاجی اونا رو راحت کردیم و به مرخصی ابدی فرستادیم الانه که کسی بیاد دستور بده

حاج حسین: دستور نمی خواد تا میشه بدون سر و صدا یکی یکی اونا رو بخوابونید و بفرستین مرخصی دائمی تا من بقیه یگانهها رو چک کنم بعدا بهت میگم که سر خود می ری پای کار و عملیات بدون دستور و هماهنگی

حاج محمود: الله اکبر ما شروع کردیم به نام نامی حضرت صدیقه کبرا فاطمه الزهرا سلام الله علیها

حاج حسین: بین دیوونه بازی در نیاری ها بدون سر و صدا یکی یکی خلاص کنید تا عملیات اصلی با هماهنگی سایر یگانهها شروع بشه

حاج محمود: بابا حاجی ... خیالت راحت باشه سیم گارو تا دلت بخواد داریم و عراقی می فرستیم به مرخصی

حاج حسین: آره بدون سر و صدا تا میشه بدون سر و صدا

حاج حسین: تلفنو قطع می کنه و با مرکز تماس می گیره و می گه

حاج حسین: مرکز فرماندهی وصل کن قرارگاه کربلا

صدا: حاج حسین شما هستین...

حاج حسین: نه برادرشون هستم

صدا: خدا قوت الان گوشی رو میدم برادر صفوی

حاج حسین: برادر صفوی...

صدا: جانم بگو

حاج حسین: بچه های ما اشتباهی رفتن تو سنگر عراقی و از اونجا تماس گرفته اند

صدا: نه بابا... راست میگی

حاج حسین: دروغم چیه

صدا: نه به اون که چند روز بهانه می آوردن نه به این که بدون رمز رفتن تو سنگر عراقیها

حاج حسین: حاجی جون عملیات باید زود شروع بشه اگر شروع نشه بچه ها می افتن دست عراقی ها فعلا دارن یکی یکی اونا رو راحت می کنند ولی باید کار و زود شروع کنیم

صدا: خوب منتظر باش هماهنگی کنم با سایر یگانها تا چند دقیقه دیگه رمز عملیات اعلام میشه

## پرده دوم

حاج حسین در حال قدم زدن که صدای بی سیم میاد کلیه یگانهای توجه کنید کلیه یگانها توجه کنید یا فاطمه الزهرا یا فاطمه الزهرا سلام... علیها به پیش دلاور مردان سپاه و ارتش اسلام به پیش حاج حسین گوشی بی سیم را به دست گرفته می گوید:

حاج حسین: حسین حسین محمود حسین محمود

محمود: حاجی اشتباهی میگی باید بگی محمود محمود حسین

حاج حسین: چه خبر

محمود: حاجی ما آماده ایم... هر کی که بیدار بود... لالایی گفتیم خوابید. بقیه شون هم که خوابند

حاج حسین: یافاطمه الزهرا یافاطمه الزهرا سلام... علیها

محمود: یا علی به فرق شکافته اول مظلوم عالم غوغا خواهیم کرد با مدد الهی و کمک الهی ( صدای مارش عملیات نواخته میشه)

حاج حسین: دائم گزارش بده یادت نره

حاج محمود: چشم چشم

حاج حسین: نگاه کن الانه که عراقی ها خط خودشون آتیش بریزن بچه ها رو هدایت کن تو کانال - کمی جلوتر برین اونا گرای سنگر های خودشونو دارن الانه که آتیش بریزن

محمود: باشه حاجی فعلا که خبری نیست و نارنجکه که تو سنگرا میره صدا شو می شنوی

حاج حسین: آره عالی... به تعداد بچه ها بفرست جلوتر اونجا رو خلوت کنند مفهومه

حاج محمود: حاجی اسیر ها رو چیکار کنیم

حاج حسین: بکنید تو یه سنگر دست جمعی و نگهبان بذارین من دارم میام

حاج حسین: مرکز مرکز حسین... در حال حرکت با بی سیم حرف می زنه

من الان توی کانال ماهی هستم مفهومی

مرکز: تو کانال ماهی ... اونجا چیکار می کنی

حاج حسین: دارم دست یکایک بچه ها رو می بوسم و شکر خدای مهربان

مرکز: زود بیا عقب... این یه دستوره...

حاج حسین: از این دستور را زیاد می دین... یه وقت خسته می شین ها

مرکز: چه خبر ؟

حاج حسین: به همه اهداف رسیدیم ... ماشاا... چقدر عراقی خوابیدند و راحت شدند و کلی تانک آک و تجهیزات که دست بچه ها افتاده

مرکز: بچه ها برن جلو الانه که توپخانه عراق مواضع خودشو بزنه

حاج حسین: بچه ها خط های جلو تر رو گرفتن رسیدن به توپخانه عراقی ها اگر آتیش توپخانه خواستین بگین براتون نقل و نبات بریزیم ... آخ آخ صدای ناله حاج حسین که حاکی از زخمی شدنه و حاجی زخمی می شه اونو می برن عقب

مرکز: حاج حسین مرکز حاج حسین مرکز

محمود: مرکز محمود مرکز محمود... حاج حسین مجروح شده اونو بردن عقب

مرکز: بدجوری زخمی شده راستشو بگین شهیده شده

محمود: مرکز جان نه زخمش سطحی فقط یکدستش از کتف قطع شده که چیز خاصی نیست مفهومی .... زود خوب میشه

مثل مولاش ابوالفضل العباس ولی فقط یکدستش قطع شده کمی هم بیهوش شده بود که اونم به لطف خدا اگر شهید نشه به هوش میاد

مرکز: الان وقت شوخی نیست

محمود: نه به خدا حالش بد نبود ایشالا که زنده می مونه ... ما در حال تثبیت خط هستیم

## پرده سوم

صدای عروسی: و شعری که بسیجی ها می خونند به همراه داماد حاج حسین وارد صحنه می شوند

صدای یار مبارک بُدو ایشالا مبارک بُدو کوچه تنگه نسبتا داماد قشنگه نسبتا دست به زلفاش زنید کلاه و گیسو نسبتا ای یار

حاج حسین: می خوام یه چیزی رو بلند بگم تا عروس خام خوب گوش کنند ... من حاج حسین خرازی فرمانده لشکر امام حسین (ع) یک پاسدار عادی هستم ماهی ۲ هزار تومان حقوق دارم و یکدست هم ندارم .. هیش و پیش هم ندارم یعنی آه در بساط ندارم امکان داره یعنی صد در صد شهید می شم به این شرط حاضرید همسر من بشید اگر حاضرید بگم تا خطبه عقد رو بخوندند

صدا: به شرطی حاضریم که این خطبه عقد یکبار دیگه توسط امام خمینی خوند بشه

حاج حسین: خوب قول اونو که دادم و حضرت آقا وقت دادن که خدمتشون برسیم

صدا: بله با ذکر نام زینب کبری سلام ... علیها همسر کسی می شم که جانباز جنگه و ایشالا می خواد شهید بشه کربلایی بشه و منم زینب وار راهشو ادامه بدم و صدای گریه که همه را ساکت می کند

راوی: عروس و داماد چند روز بعد نزد حضرت امام (ره) رفتن و امام خطبه عقد شو خوند و ۸ هزار تومان هدیه نقدی داد تا به مشهد مقدس بروند و هشتمین اختر تابناک امامت و ولایت را زیارت کنند و به آنها گفت

انشا ... به پای هم پیر بشید ... دنیا سختی و گرمی داره ان مع العسر یسرا زندگی مشکلات داره با هم دوست باشید رفیق باشید انشا ... بتونید بخوبی با هم زندگی کنید

### پرده چهارم شهادت

راوی: صحنه نبرد و جنگ دو دوست با هم گفتگو می کنند و محمود به حاج حسین میگه چرا اومدی مگه نگفتی همسرم پا به ماهه ... هان ... چرا اومدی؟

حاج حسین: آره می خواستم بعد وضع حمل همسرم پیام و بچه مو ببینم ولی جانشین سپاه گفت که وضعیت حساسه باید بیایی

محمود: حاجی کاش نمی اومدی

حاج حسین: محمود جان اگر انشا ... شهید شدم منو کنار قبر اون ۲ شهید که نشونت دادم دفن کنید تو قسمت مخروبه گلستان شهدا اسم بچه اگر پسر شد بگذارید مهدی اگر دختر شد مادرش انتخاب کنه اینطور قرار گذاشتیم

محمود: حاجی این حرفا رو زن تو رو خدا ایشالا عروسی بچه ها تو ببینی

حاج حسین: نه دیگه تحمل رفتن دوستانم ندارم دیگه بسه همه اونها شهید شدند دیگه تحمل ندارم رفتن بچه ها رو تماشا کنم ... نوبتی هم باشه نوبت منه ... آهنگ لایت غمگین پخش میشه

راوی: حاجی نگران ماشین غذا و آب و جیره بود که توسط عراقی ها منفجر و با آتش توپخانه نابود شده بود رفت به سمت

راننده پی ام پی و به اون گفت اگر نمی تونه غذا و آب رو زودتر به بچه ها تو خط و منطقه عملیاتی برسونه خودش پشت پی ام پی بشینه و بره که یه ترکش گلوله توپ از پشت به ناحیه جناق سینه اش خورد و از قلبش بیرون زد و حاجی در جا شهید شد در جا شهید شد و چند هفته بعد مهدی خرازی بدنیا آمد تا جای پدرش را پر کنه

حاج حسین خرازی از خدا خواسته بود هنگام فوز عظیم شهادت در جا شهید بشه و فوری... و فدایی اباعبدالله...الحسین (ع) بشه چهلمین روز شهادت حاج حسین پسرش مهدی رو بالای قبر و مزارش آورده بودند ... خدایا حسین فدای حسین (ع) شد و حالا همسرش زینب وار از مهدی پرستاری و نگهداری خواهد کرد چه شب هایی که تنهایی و غم و صدای گریه های مهدی و خانه ای کوچک و محقر و صدای

کجایید ای شهیدان خدایی

بلا جوین دشت کربلایی

کجایید ای سبک بالان عاشق

پرنده تر ز مرغان هوایی

رفتن تا انقلاب اسلامی بمونه و اسلام عالم گیر بشه انشاا...